

# زین جامعہ



## ۳۰ اسد ۱۳۷۶، بازہم یکروز فرااموش نشدنی دیگر در در تاریخ ملت مظلوم افغانستان

○ یا تشر فراموش از اینکه  
پیشنهاد و مصاحبه ما را پذیرفتید، لطفاً در  
ابتدا خود تان را معرفی نمایند؟

● نسیم «دانشیار» هتم. در سال  
۱۳۴۴ در ولایت بدخشان دیده بجهان  
گشوده ام. تحصیلات ابتدائی را تا صنف  
دوم در لیسه مخفی بدخشی در شهر فیض  
آباد به اتمام رساندم و بعد از تجاوز روس  
ها به افغانستان، بنابر شرایط نامساعد و  
صلاحید برادر بزرگم بصیر «خالد» که در  
آن زمان فرماندهی کل جبهات جهادی را

یاد و خاطرة شهادی ۳۰ اسد ۱۳۷۶ را که در سانحه هوایی بامیان، جاتهای شیرین  
شانرا از دست دادند، گرامی می داریم و درود فراوان می فرستیم به روان پاک آن شهیدان  
حریک: عبدالرحیم غفورزی «صدراعظم»، عبدالعزیز «مراد»، «مقصودی»، سجادی، «دانشیار»،  
زارع، رفعت، هاشمی، مهدی یگرم وال «پلوت»، فیض آقه «پلوت»، عمه پرواز و همه  
سرتشیمان این سانحه!

به همین مناسبت مصاحبه ای داریم با خاتم مرحوم استاد «دانشیار» (نسیم  
«دانشیار») آتش فرهنگ قونسلگری دولت اسلامی افغانستان مقیم مشهد که توجه  
خوانندگان عزیز را به آن جلب می کنیم.

در بدخشان عهده دار بودند. یکجا با خانواده به پاکستان هجرت نمودم و تحصیلات ثانوی ام را در آنجا به اتمام

رسانیده افتخار ازدواج با شهید دانشیار را داشته ام که ثمره این ازدواج دو دختر و یک پسر می باشد. فعلاً مشغول فعالیت دیپلماتیک در قونسلوی دولت اسلامی افغانستان مقیم مشهد می باشم

○ ضمن اینکه سوین سالگرد شهادت استاد «دانشیار» را برای شما، خانواده و وابستگان ثان و به همه ملت ستم دیده افغانستان تبریک و تسلیت عرض می نمایم، از شما خواهمشدم تا بیوگرافی ایشان را ذکر نموده و در مورد شخصیت فرهنگی، سیاسی و جهادی شان برای خوانندگان توضیحات بیشتری ارائه بدهید؟

● عبدالعلی «دانشیار» در قریه «بیدکلان» از توابع ولایت زیبای بدخشان پا به عرصه وجود گذاشت. او چند صنف ابتدایی را در همان قریه و بعداً تحصیلات خود را در لیسه و در لیلیه شهر فیض آباد به اتمام رسانید. او یکی از شاگردان ممتاز پشمار می رفت ولی در اثر آشنائی و عضویت در نهضت اسلامی و فعالیت های شبانه روزی نتوانست به پوهتون راه یابد و در دارالمعلمین «تربیت معلم» مشغول به تحصیل شد. از آنجائیکه او یکی از پیشگامان فعال و پرشور نهضت اسلامی بود در راه جذب روشنفکران و جوانان بسوی نهضت و خط السیر آن، از هیچگونه تلاشی دریغ نوزید و در این عرصه خدمات ارزنده ای به یادگاه گذاشت. در جریان مبارزات و درگیری با گروه های چپ، ضربه شدیدی به چشم ایشان وارد شد که منجر به ضعیفی دایمی آن گردید.

در دیار هجرت (پشاور - پاکستان) هم فعالیت های سیاسی، فرهنگی ایشان ادامه یافت و در راه اندازی تظاهرات عظیم ضد رومسی نیز در پاکستان و ایران در میان مهاجرین پیشناز بود. او همچنان عاشقانه و پرشور در برگذرای کنفرانس ها، سخنرانی ها، و سمینار های روشنگرانه فعالیت داشت و در گردهمایی حلقات روشنفکران و جوانان به تنویر افکار می پرداخت. در آن زمان مدتی مدیر مسئول جریده مجاهد بود و در همین جریان دوباره به سنگر های داغ جهاد رجوع نموده و تقریباً یکسال در جبهات پرافتخار در بدخشان پسر بردند.

بعد از مدتی نظر به علاقه شدیدی که به فراگیری هر چه بیشتر علوم داشتند و نیازی که احساس می شد باوجود مسئولیت خانواده و دو فرزند، راهی کشور ایران شده و در دانشگاه تهران - دانشکده حقوق و علوم سیاسی به فراگیری علم پرداختند. در آن سالها نیز موازی با فراگیری علم و دانش او همچنان پیشناز محافل و نشستهای اسلامی و روشنفکری بوده و فعالیت های سیاسی - فرهنگی شان ادامه داشت و همچنان به نوشتن مقالات و مضامین در جراید مختلف مشغول بودند. در همان ایام کتاب (جنگ افغانستان علیه فروپاشی شوروی و کمونیسم) را به رشته تحریر درآوردند. بعد از پیروزی و ایجاد حکومت اسلامی مدتی بهیث دبیر اول و متصدی امور قونسلوی در تهران مشغول به کار بود اما بعداً نظر به ضرورتی که به وجود شان در داخل کشور احساس می شد و بحران علاقه شدیدی که به مردم و وطن داشتند، رضاکارانه وظیفه را ترک و به کابل

مراجعت نمودند. در آنجا علاوه بر فعالیت های حساس دیگر به حیث معاون تشکیلات جمعیت اسلامی افغانستان مشغول بکار شدند. در این هنگام نظر به علاقه ای که به تسل جوان افغانستان داشتند و آینده را در گرو پویایی و تعالی آنها می دیدند در فاکولته حقوق و علوم سیاسی پوهتون کابل نیز مشغول تدریس شدند. این جمله را بار ها از ایشان شنیده بودم که می گفتند: «تدریس را بیشتر از هر شغل دیگری دوست دارم و از آن لذت می برم». علاوه بر آن در همان ایام جریده وزینی بنام «صبح امید» را که یک نشریه اجتماعی - فرهنگی، سیاسی و انتقادی بود با کمک روشن فکران و ادیبان وطن راه اندازی نمود که خوب استقبال شد اما متأسفانه با حسادت ها و تنگ نظری های بعضی ها مواجه شده و بعد از مدتی تشر آن متوقف گردید. این بود خلاصه ای از زندگی سراسر شور و فعالیت آن شهید که با حادثه جانکاه بامیان خاتمه پذیرفت. اگر از حوصله مجله فراتر نروم می خواهم بارزترین صفات شهید دانشیار را با اجازه بطور خلاصه بیان کنم.

خبرنگار: خواهش می کنم بفرمایید.

- بارزترین خصوصیت شخصیت دانشیار، جرأت و شهامت و صراحت، لهجه او در بیان حقایق و واقعیت ها بدون توجه به مقام و مرتبه اشخاص بود و همه کسانی که او را می شناسند نیز بدین نکته معتقدند. او متهورانه از کاستی ها سخن می گفت و از عواقبش پاکی نداشت. او یک انسان متکبر، طعراج و برنامه ریز ماهری بود. بقول خودش از



پیکاری «کار» بوجود می آورد. از حالت روز گذرانی، «دوامه گر» بسی هدفی سخت، نفرت داشت و عاشق تلاش بود و پویایی و شگوفایی.

او قراتر از سجدده های قوم، مذعب و نژاد می اندیشید و از صمیم سبب همه احزاب و گروهها احترام خاصی برایش قابل بردند. و همچنان شدیداً مخالف استفاده های بیجا و شخصی از پول بیت المال بود و آنرا حق مردم می دانست. افکار و اندیشه های بلندی داشت و قراتر از زمن می اندیشید و حرکت می کرد و به اقصی های دور نظر داشت. او درد عقب ماندگی ما را از تمدن و پیشرفت درک کرده بود و از آن در رنج بود. افکار متحجرانه ستی و بدوی را یکی از علل عدم پیشرفت کشور ما می دانست. تا حیات داشت از اینگونه افکار نفرت داشت و با آن در ستیز بود.



او ضرورت اشتراک زن، این نه ای از پیکر اجتماع بشری را در جامعه درک کرده و مشوق من در سهم گیری در فعالیت های اجتماعی بود. او می گفت «کسانی که نمی دانند امروز چکار می کنند و با سر توشه یک ملت بازی می نمایند تاریخ و آینه آن را حکوم و قضاوت بعدی در باره شان خواهد داشت».

او در جریاناتی که بعد از پیروزی جنبش اسلامی بوجود آمد، از انحراف انقلاب از مسیر اصلی آن و در نتیجه بیار نشستن آرزوهای یک ملت و تشکیل یک حکومت فراگیر و بالاخره از رنج و آلام مردم آزاده خاطر و روحاً خست و المسرده بود، چون بشو خودش «پایانی اینچنین را تصور نمی کردم». در سالهای آخر تلاشهای بی وقفه و مستمر برای رفع سوء تفاهات و نزدیک ساختن احزاب و رهبران جهادی و خانمه درگیری های

«ای» انجام داد و آرزوی قلبی اش «خانه جنگ و ایجاد یک حکومت ابدی» آن بود تا افغانستان را به قافله تمدن برساند.

(۲) شما چگونه از این حادثه تاسف بار آگاه شدید و در آن موقع چه احساسی داشتید؟

● ما در آن موقع در هندوستان بسر می بردیم. همان روزی که این حادثه رخ داد حالت عصبی داشتم و بیقراری خاصی در وجودم احساس می کردم و شب آنروز نیز خوابی دیده بودم که گروه حلیم و سیاسی بروی من و فرزندم فرو ریخت و ما در زیر آن مدفون شدیم... مرتباً اخبار و جریانات وطن را از طریق رادیو و تلویزیون تعقیب می کردم ابتدا این خبر تلخ و جانگذا را از طریق تلویزیون پاکستان شنیدم که در آن سرف از اسمی شهید «غفورزی» و شهید «مراد» ذکر کردند، بعداً شخصاً و بطور واضح اسم دانشیار را در حمله شهدا از رادیو مشهد شنیدم. لحظات دشوار و سختی بود که بیان آن در ۱۱۴ پ. ۱۳۰۱ است بسیار مشکل است، هیچگاه آنروز را فراموش کرده نمی توانم. خصوصاً که در آن شرایط سخت و طاقت فرسا هیچکس دیگری از اعضای خانواده با ما (من و اولاد هایم) نبودند و ما تنها بودیم. حتی نظر به وضع نامساعد داخل و فاصله راه در مراسم خاکسپاری و تدفین هم شرکت نداشتیم و مدت ها قبول این واقعیت برای ما خیلی مشکل بود. چون ایشان اکثر اوقات دور از خانواده می بودند فکر می کردم که در سفر اند و دوباره بر خواهند گشت و در یک حالت



انتظار گونه ای بر می بردم، اما انتظاری که پایانی نداشت...

○ روحشان شاد باد! لطفاً از احساس تان در موقعیت فعلی بگوئید، از اکنون که برای فرزندان تان هم پدرید و هم مادر، و هم از مشکلات یک زن در چنین موقعیتی؟

● همسران شهدا واقعاً در موقعیت حساس و دشواری قرار می گیرند و مجبورند در چند جبهه بجنگند و تلاش کنند، آنها باید هم وظیفه پدری را انجام دهند و هم وظیفه مادری را و این کار ساده ای نیست. آنها باید کاملاً خود شاترا فراموش کنند و فقط مادر باشند و بی.

هر چیزی را که واقعاً انسان احساس نکند نمیتواند بدرستی در باره آن صحبت کند و من چون خودم از این تجربه تلخ عبور نموده ام می توانم بگویم که خانواده شهدا و مخصوصاً همسران آنان کم و بیش مسائل و مشکلات مشابهی دارند، بر مبنای تجربه شخصی دو مشکل بسیار عمده بوجود می آید - تامین نیازهای مالی فرزندان و در عین حال پر نمودن خلأ عاطفی آنان که مسئولیت خطیر و سنگینی است. شهید دانشیار بعد افراط فرزندانش را دوست داشت و مخصوصاً فرزند بزرگم شدیداً به او وابسته بود. که با توجه به این وضعیت، مسئولیت مرا هر چه بیشتر سنگینتر می سازد. در این جا من بعنوان یک زن و عضوی از اعضای خانواده شهدا به استقامت، ثبات و مقاومت هزاران همسر شهید که در این راه دشوار با بردباری و صبوری گام بر می دارند و رسالت بزرگ تربیه فرزندان شهدا را به عهده دارند ادای احترام نموده و خواهان سربلندی و پیروزی شان در راه انجام این مسئولیت خطیر هستم.

○ نظر تان در مورد وظیفه یک زن مسلمان در قبال خانواده و جامعه اش چه می باشد؟

● چون به این سوال تان باید توضیحات بیشتری داد فکر کنم از محدوده این گفتگو خارج شود. لذا اگر خواسته باشید جواب این سوال را بعداً یعنی در شماره های بعدی مجله، انشاءالله با نوشتن مقاله ای در این مورد خواهیم داد.

○ خواهش می کنم حتماً این کار را بکنید خیلی خوشحال خواهیم شد. قبلاً از این بابت از شما تشکر می کنم. و حالا سوال بعدی - قسمی که ما اطلاع داریم شما یکی از اعضای قوتسلی دولت اسلامی افغانستان مقیم مشهد می باشید. لطفاً توضیح بدهید که از چه وقت به این وظیفه اشتغال دارید و آیا در زمان حیات شهید دانشیار هم شاغل بودید یا خیر؟

● درست چند ماه بعد از شهادت «دانشیار» نظر به صلاحدید بزرگان و علاقه شخص خودم در یک اقدام جرأتمندانه به حیث مسئول فرهنگی در قونسلیگری دولت اسلامی افغانستان در مشهد، تعیین شدم که این اقدام در جامعه سنتی ما یک اقدام مثبت و نیکی است که امیدوارم راهگشای خوبی برای دیگران نیز باشد. و در جواب قسمت بعدی سوال تان باید بگویم که چون پدر بنده یکی از روحانیون روشن و آگاه بدخشان هستند و در دوران کودکی به اثر تشویق و ترغیب ایشان برای فراگیری علم و دانش همیشه کوشا بودم و هم در دوران مکتب توسط ایشان و برادرانم که از جمله اعضای فعال نهضت

اسلامی بشمار می رفتند بدرستی از جریانات مبارزات اسلامی آگاهی داشتم و به فعالیتهای اسلامی می پرداختم و سعی می کردم با توزیع کتب و بحث های ایدئولوژیکی همسن و سالانم را بسوی تفکرات اسلامی سوق دهم که همیشه از طرف مخالفین مورد توبیخ و تهدید قرار می گرفتم. لذا با این روحیه ای که داشتم بعد از هجرت و هم بعد از اینکه ازدواج کردم در انجمن اسلامی زنان جمعیت اسلامی نیز به فعالیت پرداخته و مسئول کمیته فرهنگی و همچنین مدیر مسئول جریده ای بنام «المومنات» بودم و همچنان بر علاوه آنان با تعداد دیگری از خواهران این انجمن بطور افتخاری در لیست «عایشه صدیقه» که از طرف جمعیت اسلامی در دیار هجرت تاسیس شده بود، به تدریس نیز مشغول بودم که این فعالیت ها تا رفتن ما به ایران (بمنظور تحصیل) ادامه داشت. و در این جا این نکته را به افتخار بگویم که در طول زندگی با آن شهید بسیار چیز ها آموختم و ایشان تاثیر شگرف و عمیقی بر من گذاشته اند و من مرهون و مدیون ایشان هستم. و اکنون هم امیدوارم که بتوانم با همکاری خواهران و برادران هموطنم خدمتی ولو اندک برای زنان افغان بنمایم.

○ در پهلوی وظیفه رسمی تان آیا

مصرفیت دیگری هم دارید؟

● البته نظر به ملحوظات، فعالیت های جانبی دیگری نیز دارم که بیشتر اشتراک در محافل، سمینار ها و کنفرانس ها و ارتباط با مراکز مربوط به خواهران محدود می گردد. که آرزومند و امیدوارم با صلاحیت های بیشتر این فعالیت هایم را









آگاهی و خود باوری یک مادر را داشته ای؟ تو این صفات را در خود می بینی؟ چه کسی مسئول بوده و هست، خودت یا دیگران؟

سلما، آنقدر به آینه نگاه کرد، که میل اشک از چشمانش سرازیر شد، پرده زلال اشک در جلو چشمانش را گرفته بود و او از ورای این پرده، گذشته ها سیر و سفر می کرد. گذشته هایی که همچو اشکالی زنده در جلو چشمانش شکل گرفته و مجسم می شدند.

آن روز ها، نوجوان بود، مثل همه ای نوجوانان آرزو هایی در سر داشت. روز به روز آرزو ها و تمایلاتش بیشتر می شد. او هم به افشای سنش؛ دوستان تازه، لباس های تازه و هزار آرزوی تازه و دست نیافتنی و گمشده را در جستجو بود. بدنبال همین آرزو های گمشده، خود گم شده بود، احتیاج به مربی داشت. به

سلما، مثل همیشه روی صندلی، مقابل آینه بزرگ و دوار که روی میز آرایشی اش نصب شده بود، نشسته بود. و به سیمای خویش، در آینه خیره شده بود. انگار، در ورای چهره خوش خط و خالش، عمق وجودش را می کاوید. و شاید هم چهره ای اصلی را. و او برعکس همیشه، افسار، غم و اندوهی عجیب زرقای وجودش را فرا گرفته بود. غمی که جز حسرت و اشک، چیزی به همراه نداشت. سلما به آینه خیره مانده بود. نه به چهره بزرگ کرده اش، نه به آن همه رنگ و روغن و آرایش که برای ظاهر سازی و خود فریبی به کار برده بود. بلکه در آینه به چشمانش، خیره می ماند تا خویش خویش را بیابد؛ زنی که می بایست می بود. زن بودن، مادر بودن. با خود می گفت: «تو چقدر برای خانواده ات، برای جامعه ات موثر بوده ای، چقدر

پنج



یک برشد. سلما، گهگاهی که ذکبه همحضنی اش را می نگریست که با ظاهری ساده، با آراسته بپیراسته به مکتب می آمد، موهای بلندش را هر روز به شکل خاصی ولی زیبا و ساده می بست. دختر سماعی و پرکاری بود. و سلما سخت مجذوب او شده بود. آرزو داشت همچو ذکبه باشد، دوست داشتنی، ساده و مورد پسند دیگران. او را می دید که حو در مدرسه و خواه پیرون از آن مشغول آموزش بود؛ به کورس های تقویتی می رفت. همان روز ها که در صحن مدرسه او را دیده بود؛ که در صحن مکتب قدم زنان درس می خواند، در دهان می زد: «چه باید خود را به تو برسام، اما نمی دالم چطوری؟» هماندم به طرف او رفته و با او دوش به دوش قدم می زد و از او پرسید: «راسنی، تو چطور پیشرفت کردی؟»

ذکبه خندید و گفت: «ما پشت کار و تلاش.»

با خود زمزمه نمود: «پشت کار، چیزی که به آن فکر نکرده بودم.» وضع اقتصادی خانواده سلما بد نبود ولی، والدین شان نسبت به فرزندانشان خود بی توجه بودند. یکی از روز ها سلما به مادرش گفته بود: «مه می خواهم از ذکبه پیشی بگیرم.»

مادرش بی مقدمه گفته بود: «تو سعی کن تا خودت پاشی.»

«ولی مادر این که شد جواب.»  
«تو همیشه سعی کن بالاتر از خودت ره نبی. انسان باید همیشه پایین تر از خودش ره ببیند و در همه حال خدا ره شکر گذار باشه.»

سلما، گویی قانع نشده بود، باید خود دست به کار می شد، همان بود که در صنف دختران ضعیف تر از خود را می دید، با خود می گفت: «به همین که هستی یسار، بلند پروازی ممکن و فقط تلاش خود را یکن.» سلما دیگر آموخته بود که زندگی فراز و فرود دارد، در همه حال، باید نا امدی را از خود به دور راند. قانع و صبور و پرتلاش بود، نه تلاش برای بهتر زین و ترفی کردن. و نه بی خود رشک بردن و نگرانی کردن، نه برای نرسیدن. سلما به آدمی تبدیل شده بود که همه چیز را به سرنوشت واگذار کرده و در همه حال شاکر بود. حلال مشکلات را تر به سرنوشت دادن می دانست. رفته رفته از او ضعیف ترین شاگرد ساخته بود. و همین امر باعث شد تا مکتب را ترک بگوید.

سالها سپری شد، آتش جنگ یک سلسله ناهنجاری ها، ویرانی ها و آوارگی ها را به همراه داشت. او همراه خانواده اش بدبار غربت مهاجرت نمود و در همان آنجا مردی متمول به خواستگاری آمد و او را به همسری خود درآورد. سلما دیگر، زن خانه داری شده بود و زندگی جدیدی را شروع کرده بود. و او بر خیر از بازی های روزگار بود؛ بازی های مرد، زن، فقیر و غنی، با سواد و بی سواد را نمی شناسد. و آیا سلما، بی خبر از همه چیزی و همه جامی توانست در مقابل این بازی تاب بیاورد و نقش بازی کنند؟ و همان بود همراه که شوهرش راهی غرب گردید. و در آن دیار سلما نمیشن نمودش را به قراموشی سپرده بود. و تحت تاثیر زرق و برق های آنجا

قرار گرفته بود. ولی حالا همه چیز بود و به گفته دوستانی که سلما در غرب پیدا کرده بود باید از نعمات خداوندی استفاده کرد. چون عدم استفاده از این همه امکانات و نعمات به معنی کفران نعمت است.»

این سخن همچون شکرانه گی پیشنهاد والدین سلما که دیروز برایش داده بودند بر دلش نشست و از آنروز شروع نمود به استفاده از نعمات خداوندی که به دست غریبان ساخته می شد و سلما و امثال او استفاده می کردند. سلما سعی می کرد از خدمتی که تمدن و تجدد برایش نموده خوب استفاده کند، هر چند گاه، یکبار دیزاین خان اش را عوض می کرد. وسایل مدرن و جدیدی خرید (حالا اگر استفاده اش را یاد داشت یا نتداشت) حتی در خوردن نیز این نوگرایی را پیاده نموده بود. غذاهایی که فرنگیان دوست داشت می خورد اگر مزه می داد یا نمی داد از موسیقی مهیج و سردهر کسب پاپ اسماع می نمید اگر می فهمید یا نمی فهمید. او باید از این موسیقی خوشش می آمد اگر خدای نخواست کسی می دانست که او چیزی از این طرز و شیوه موسیقی نمی داند و گنج اش می کند به نظر همگان؛ عقب مانده می آمد. وی در لباس پوشیدن نیز این نوگرایی را رعیت می نمود. چنان سر و لباسش را مرتب می نمود که غریبان به گردش نرسد، چنان آرایشی اش را غلیظ نموده بود که حتی خودش چهره اصلی خود را قراموش نموده بود. به هر حال باید پول های شوهرش را به ترتیبی به مصرف میرساند تا خود نمایشی می کرد.



سلما در این گیسو دار صاحب فرزند دختر شد. حالا او شده بود یک مادر در مهمترین و با ارزش ترین مرحله (زن بودن) خود قرار داشت، ولی او چنان شیفته مدرن گرایی و تجدد شده بود که وظیفه اصلی اش را فراموش نموده بود، ترقی نمی کرد بالاخره فرزندش بزرگ می شد. پاد گرفتن، آرایش و پیرایش و خود نمایی کار سختی نبود، آنرا پشه خود کرده بود.

سلما درگیر و دار محافل و پارٹی دادن ها و پارٹی رفتن ها شده بود. دوستان زیادی چون خود داشت لهذا خوش می گشت، خوش می گفت و خوش می خندید - تا آن شب که به محفل خاصی دعوت شد. شوهرش برایش تاکید نموده بود که مردمان متخص و محترمی در محفل حضور خواهند داشت و او باید مواظب رفتار و طرز لباس پوشیدن خود باشد. سلما در محافل بیشمار رفته بود. شخصیت هایی که به نظر خودش متخص می آمد زیاد دیده بود چون همه آنها چون او پولدار بودند یا متجده. ولی آن شب چگونگی محفلی خواهد بود که از دیگر محافل متمایز است که حتی شوهرش تاکید نموده بود، نمی دانست.

لحظاتی بعد سلما در محفل حضور یافت. محفلی آرام و خالی از تجملات ظاهری و غریبی، میزبان سعی نموده بود در همه چیز اصالت را حفظ کند - برخوردها، رفتارها، موسیقی، فرش ها، دیزاین و دکور خانه، خوراک و تاحدی پوشاک همه گی اصالت افغانی داشت، سلما همه مهمانان را ورنده از

کرد، به نظر او هیچ کسی به پای خودش نمی رسید چون او تجملی تر از همه بود، لبخند رضایت بخشی بر لبانش نقش بست. پس از لحظاتی یکباره چشمل به زنی افتاد که برایش آشنا بود، زنی مرتب، سنگین و باوقار رفتارش مستجیده بود و گفتارش شمرده او که لب به سخن می گشود دیگران سراپا گوش می شدند. ظاهرش هم تراز رفتارش بود کتری دامن کربسی رنگ بلند با آن چادر کاج ابریشمین سفید جلوه زیبایی بر ظاهر باوقارش داده بود جلوه ای که خاص زنی افغان بود. همه گی برای او احترام قایل بودند او کسی بود؟ مغز سلما در اغتشاش بود، چیز هایی وارد ذهنش می شدند و فرار می کردند. اما ذکیه او را شناخت نزدیک سلما شد و آغوش به رویش گشود و چون خواهر سهریان صورتش را بوسید، سلما گیج شده بود. باز هم ذکیه مصطفی دوران مکتب اش. آنروز ها زیبا و آراسته می نمود و چون آنروز ها طرح بود همگی به او توجه داشتند و به او گوش می دادند او نه در مورد زر و زیور، نه در مورد لباس و مدل و نه در مورد آلبوم جدید هنرمندان حساب حرف می زد بلکه از هدف، از مرام، از عقیده و از کشورش سخن می گفت. سلما احساس تنهایی می کرد، ذکیه یکبار دیگر او را به حسادت واداشته بود و این عقده حسادت را سلما نمی توانست با آرایش و لباس برکنار کند. ذکیه چه آن روز و چه این روز برای سلما تاثیر پذیر و پراگیزنده بود، سلما با آنهمه تجملات ظاهریش یکبار دیگر آرزو کرد که چون او باشد.

شب به حد کمال خود سیاهی نموده بود اما تشمیع چراغانی اپارتمان های شهر حتی الامکان هیبت تارکی را ضعیف نموده بود. سلما در تمام راه برگشت به ذکیه فکر کرد که چون او یک زن بود و یک مادر نمونه زنی از شرق و سمبولی از یک مادر.

سلما در پ اطاق خواب را به رویش بست و در کنار آینه قرار گرفته بود و همچنان که از سفر گذشته ها بر می گشت به سیمای زنی خیره شد که حالش را پوچی فرا گرفته بود. او که همیشه می خواست چون ذکیه و حتی آگاه تر از او باشد، چه بسا که آن خواستن به توانستن می گرایید او عزم نموده بود ولی بزرگترانش شانه خالی نموده اند او بدون همکاری نمی توانست به جایی برسد. او فریب بزرگترانش را خورده بود آنهم بوسیله تلقینات خرافی او را نگذاشته بودند که به پنهانی گسترده ای حقیقت سفر کند. و باز هم اگر غفلت نمی کرد چه بسا که حقیقت تمدن را در تلاش اخود می یافت و عرصه کننده کار آه می بود تا مصرف کننده افراطی. سلما به دخترش فکر کرد چه بسا که او هم روزی در جلو آینه حقایق قرار بگیرد.

سلما یکبار دیگر در جلو آینه زنی را می دید متین، باوقار و آگاه، زنی که وجودش متمرکز برای همه گان بود زنی که ایمان، کمال و اصالت داشت زنی که مسئول بود، زنی که فریب تعصب و تجدد را نخورده بود. بلکه اهل مذهب و تمدن را شناخته بود. او ذکیه نبود. او دخترش بود. دختری که پرورده دست مادر افغانی بود که راه اصلی را نه برای خودش بلکه برای فرزندانش یافته بود.



تهیه کننده: ن - رؤفی

تر از بعضی دیگر است بطور مثال رفتار پرخاشگرانه کودکان تا حدودی ثابت است. یعنی کودکانی که در مراحل اولیه دوران کودکی و اواسط آن پرخاشگر اند احتمال دارد که در نوجوانی و بزرگسالی هم پرخاشگر شوند.

مسئله ثبات رفتار در طول زمان مسئله پیچیده ای است، زیرا ممکن است خصوصیات یکسانی در سنین متفاوت به طرق مختلفی ابراز شوند.

عنوان  
پر خاشگری  
که بچه  
های

دیگر را  
نت و کوب  
می کنند، به

احتمال زیاد در سن  
۱۲ سالگی، خصوصیت  
زیرکانه خواهد داشت و

دیگران را حتی خواهر و برادر خود را آزار خواهد داد. تحقیقاتی که مرایسن مورد انجام پذیرفته شواهدی فراهم کرده است که نشان می دهد نشانه های فردی و تغییرات مرتبط به موقعیت هر دو در رفتار تأثیر میگذارند. بعضی از نظریه پردازان بر ثبات رفتار در موقعیت های مختلف تأکید می کنند و بعضی دیگر بر

تأثیر موقعیت ها در رفتار و همچنان محیط هم ایان در کنار تأکید کلی ای که بر تأثیرات خارجی دارند بر تعیین کننده بودن عامل موقعیت در مورد رفتار سیز تأکید دارند از این رو معتقدند که رفتار کودکان در موقعیت های مختلف و در طی زمان ثبات کمی دارد. مگر اینکه محیط ثابت بماند. ولی در مورد رفتار پرخاشگرانه در اطفال مسئله را تقریباً همانطوری که نظریه پردازان روانشناسی رشد کودک بررسی می کنند، می پندارند.

ولی سوال اینجاست که آیا کودکان درک اخلاقی را باید پیاموزند و یا ذاتاً آماده اند تا در برابر درست و نادرست حساس باشند؟ اکثریت مادران در همه جای جهان و از فرهنگ های مختلف اصلی ترین محور تربیت فرزندان تاثرات مر سالهای اول زندگی کرده که تشکیل می دهند. و همچنین طفلی شان به سن دو یا سه سالگی رسید به او می آموزند که باید مسؤول اعمال شان باشند. و بعضی از مادران می

گویند که فرزندانشان خود بخود از دوسالگی یعنی از زمانی که درست و نادرست را درک می کنند. کم کم به ای کارهایشان احساس مسؤولیت می نمایند.

نمود  
قابل توجهی از  
تمثیلات به سلاله ثبات  
رفتار در کودکان اختصاص  
داده شده است. بعضی ها بر  
تغییرات و قابلیت انعطاف موجود  
انسانی تأکید می کنند و دیگران بر ثبات  
و یکنواختی او در طول زمان. یکی از  
دلایل متفاوت بودن تفسیر ها این است  
که پاسخ به سألۀ ثبات پیچیده تر از  
آنست که بچران به آن صرفاً جواب مثبت  
و یا منفی داد.  
بطور کلی رفتار کودکان بتدریج  
که بزرگتر می شوند با ثبات تر می شود.  
بطور مثال اگر میزان هوش کودک را مد  
نظر بگیریم در سالهای اول زندگی این  
میزان پیشگویی کننده خوبی برای هوش  
کودک در مراحل بعدی نیست. ولی  
هوشی که در سن هفت سالگی اندازه  
گیری شود تا اندازه پیشگیری کننده میزان  
هوش در نوجوانی و بزرگسالی است.  
دومین دلیل متفاوت بودن تفسیر ها  
اینست که بعضی از انواع رفتار با ثبات

## پر خاشگری در کودکان و اثبات سوء آن در بزرگسالی



ظاهرا کودکان از همان اوایل زندگی حد و مرز رفتار پرخاشگرانه را می‌شناسند. بطور مثال بسیاری از کودکان دو ساله و سه ساله به خواهران و برادران کوچکتر از خود حسادت می‌کنند ولی در عین حال به لذت پیش می‌آید که به آنان آسیب جدی برسانند. ظاهرا اغلب کودکان در دوسالگی حد و مرز پرخاشگری را می‌شناسند و تا اندازه ای تشخیص می‌دهند که این رفتار درست نیست، نظریه پردازی جدید در مورد تغییرات مربوط به رشد در سال دوم و سوم زندگی حاکی از آنست که در کودکان توانایی‌های ذهنی زیادی ایجاد می‌شود که سبب می‌شود آمادگی جذب اصول استاندارد های اخلاقی جامعه خود را پیدا کنند و در برابر آن حساس باشند. در این مرحله کودکان کم کم می‌فهمند که هر حادثه علنی دارد، حتی وقتی که علت همان موقع قابل مشاهده نباشد، آنان می‌توانند یک فکر یا برنامه ای را برای مدت طولانی تری به ذهن سپارند. آنان غالباً معیار های رفتاری را می‌شناسند و آنرا رعایت می‌کنند. البته کودک استاندارد های اخلاقی را از افرادی کسب می‌کنند که در اطراف او هستند. در حقیقت اگر کودک پیاموزد که پرخاشگری رفتار قابل قبولی است ممکن است دیگر بر آن مهار نزنند. تا اینجا که گفته آمدیم همه مربوط می‌شوند به نظریات علمای روانشناسی رشد و شخصیت کودک و فشرده ای است از نظریات علمای مذکور در مورد رفتار پرخاشگرانه در کودکان. اما اگر برگردیم به جامعه خود ما و علل رفتار پرخاشگرانه را در کودکان به بررسی

بگیریم، این امر مستلزم تحقیقات همه جانبه و دقیق در مورد علل یا عوامل بروز و تداوم رفتار پرخاشگرانه کودکان در جامعه خود ما خواهد بود که باید براساس این تحقیقات به نتایج قانع کننده دست یازید. ولی از آنجائیکه بررسی دقیق این عوامل در سرزمین جنگ زده و ماتم کشیده ای چون افغانستان خیلی مشکل خواهد بود. لذا در اینجا صرف به یکی از عوامل که فیصدی آن نسبتاً بیشتر از عوامل دیگر می‌باشد نگاه کوتاهی می‌اندازیم.

براساس تحقیقات اجمالی که در بین یکتعداد از خانواده های تقریباً تحصیل کرده و با سواد افغانی که اطفال پرخاشگر، دارند انجام گرفته است دریافته ایم که یکی از مهمترین عوامل عبارت از تشویق پدران خانواده ها (به ندرت مادران) که از پرخاشگری اطفال شان (کشتی گرفتن و یا زور آزمایی باهم سن و سالان) به عمل می‌آورند؛ می‌باشد. و از اینجاست که کودکان شان از همان آوان طفلی این رفتار را یک عمل پستدیده می‌پندارند و در نتیجه خانواده ها بدون آنکه متوجه باشند این خوی بد را برای فرزندان شان از جان و دل تقدیم کرده و روزی قرا خواهد رسید که اگر به اشیاء خود هم پی ببرند، بسیار زیاد مشکل خواهد بود تا این اخلاق بد را از سرشت فرزندان شان دور کنند.

خواننده گان عزیز با مراجعه به حافظه خویش شاید پیشتر از آنچه ما در مورد فوق بیان خواهیم کرد بخاطر بیاورند. دهها مثال از اینگونه سر خورد والدین با فرزندان شان بخصوص پسران خانواده، می‌توان ارائه کرد، حتی در

بسیاری از موارد این عمل والدین (تشویق و ترغیب بچه پرخاشگر) باعث شده تا در توجوانی به سبب پرخاشگری فرزند شان و اینکه چگونه خواهر و برادر کوچک تر از خودش را بی مورد لست و کوب می‌کنند (و حتی بچه های همسایه، اقارب و خویشاوندان را) به ستمه ببایند و شکایت کنند، بدون آنکه به گناه خویش پی ببرند (اعتراف کنند) و یا بخاطر بیاورند که چطور از اینکه بچه شان در کودکی بچه دیگری را لست و کوب می‌کرده از خوشی در پسران نمیگنجیده اند و چگونه برای تشویق او را مورد تحقیر و تمجید قرار می‌داده اند، و با این کار تا خود آگاه نهم پرخاشگری را از همان دوران کودکی در کشتزار بی آلایش ذهن کودک خود کاریده غافل از آنکه حاصل این کشت جز درد سر خودشان و حتی جامعه شان، هیچ چیز دیگری نخواهد بود.





باید برای بچه دار شدن نیت کنند و در خانه دل خود بسری بچه جای خالی داشته باشند. توصیه می‌کنم که در اوج عشق بچه دار نشوید، در اوج تنفر هم بچه دار ننویید. در یک حالت معقولی باید بچه دار شد.

بچه خوشقدم، بچه ای است که زن و شوهر با معقولیت اقدام به بچه دار شدن کنند و همچنین از نظر جسمی و روانی کاملاً سالم باشند و نیت کنند و زمان مناسب و ببارگی را به این کار اختصاص دهند، خداوند هم لطف می‌کند و این زوج، بچه دار می‌شوند.

وقتی بارداری اتفاق می‌افتد ما خانمها را به دو دسته جدا تقسیم می‌کنیم:

دسته اول: خانمهایی که سالم هستند، زن بودن خود را دوست دارند، با مرد دعواهای ندارند، تکالیف زنانه را می‌پذیرند و حقیقتی می‌خواهند که بچه دار شوند.

دسته دوم - خانمهایی هستند که از زن بودن خود شایکی هستند، می‌خواهند مرد باشند، اما از مرد هم ناراضی اند، از مرد متنفرند، از قاعدگی و حاملگی دلخورند و نمی‌خواهند بچه دار شوند. می‌خواهیم این دو دسته خانمها را با هم مقایسه کنیم.

خانمهای دسته اول - در یک، دو، سه یا چهار سالگی چشمهایشان برق می‌زند و شما از برق چشمان آنها می‌فهمید که حامله هستند احسوس خوشایندی دارند و چهره‌شان شاداب است. این خانمها، افراد سالمی هستند که زن بودن خود را دوست دارند، شوهرشان را دوست دارند و می‌خواهند که بچه دار شوند، ما به این افراد، «تیپ A» می‌گوییم.

خانمهای دسته دوم - چهره‌شان گرفته است، گریه می‌کنند، می‌پرسیم: «اتفاقی افتاده است؟» می‌گویند: «تجارت می‌شود سقط کرد؟» می‌گوییم: «سقط برای چه؟ اینکه بچه اول شماست.» می‌گویند: «نه نمی‌خواهیم، اصلاً نمی‌خواهیم، اعصابشان داغان است، اضطراب و افسردگی دارند و شدیداً می‌خواهند که بچه را



پس از ۲۰ سال زندگی زناشویی - زال مهم این است که بچه دار بشوید یا خیر؟ در حال حاضر پاسخ این سوال مثبت است، البته فقط یکی یا دو تا، ولی گمان می‌کنم در نسل آینده پاسخش منفی باشد. چون کره زمین پسر از جمعیت می‌شود، خوب، حال چه موقع بچه دار شویم بهتر است؟

دستور اول: حداقلاً یکی، دو سال از شروع ازدواج بگذرد تا زن و شوهر در زندگی زیر یک سقف، مقداری همدیگر را بشناسند. توافق بیش از ۲۵ درصد در زندگی مشترک خود رسیدند تازه می‌شود برای بچه دار شدن فکر کرد.

دستور دوم: هرگز هیچ خانمی نباید ناخواسته حامله شود. ما باید به ای بچه دار شدن طرح و برنامه داشته باشیم زن و شوهر

## برقراری صلح در دوره بارداری الزامی است



سقط کنند.

با چنین اوضاع و احوالی اگر هم جنین در رحم این گونه افراد رشد کند، یک بچه درمست و حساسی نخواهد شد. ما باید بچه را از صمیم دل بخواهیم و او را بپذیریم. شما سرلوث بچه خانم دسته اول را با بچه خانم دسته دوم مقایسه کنید و خود نشان قضاوت نمایید.

وقتی با رعایت شرایطی که گفتیم، جنین تشکیل شد تازه تکالیف آقایان شروع می شود.

تکالیف سه ماه اول - وقتی که شوهر متوجه می شود که خانم حامله است باید شکرگزاری کند و خوشحالی خود را حتما به همسرش بگوید و نشان بدهد. خوشحال از اینکه همسرش باردار است و خداوند به آنها بچه داده است.

برای یک زن هیچ هدیه ای به ارزش شادابی و خوشحالی شوهرش نیست. به نظر من بهتر است آقایان یک هدیه ای، چیزی که ماندگار باشد به مناسبت بارداری همسرشان برای او بخرند و تقدیم کنند. این هدیه را باید با عشق داد نه اینکه بگوییم این هم هدیه تو و آن را به گوشه ای پرت کنیم! آه چه زشت است. گاهی ممکن است ما حرفی بزنیم که یک انسان از شدت عشق غشش بکند و گاه ممکن است یک هدیه را برایش پرت کنیم که طسوف مقابل از شدت تنفر غشش کند.

پس نوع رفتار و واکنش ما در برابر خبر بارداری همسر بسیار اهمیت دارد. تکلیف اول آقایان این است که وقتی خبر بارداری را شنیدند، شادی و خوشحالی خود را ابراز کنند. به همسرشان بگویند که دوستش دارند و بعد حتما یک هدیه بدهند. ما باید در سه ماه اول بارداری خیلی احتیاط کنیم چون ساختمان اصلی بدن جنین در حال شکل گرفتن است. بنابراین برای سه ماه اول، دستورات سختی از نظر جسمی و روانی داریم. دستور جسمی این است که خانم حامله می تواند هر نوع غذایی را بخورد بجز نمک. لذا انتخاب غذا را به عهده خودش بگذارد و اصلا برای خوردن زور نکند. خانم هر وقت خواست بخورد، من خواهش می کنم که این دستور را برای همه به خصوص برای بچه ها هم اجرا کنید. اگر فرزند کوچک شما نمسی خواهد غذا بخورد، اصرار نکنید و به زور او را وادار به خوردن نکنید. غذا را کنار بگذارید هر وقت گرسنه شد خودش به سراغ غذا می آید.

دستور روانی این است که ما نباید فضای خانه را آرام کنیم. به اضافه صلح، دعوها تعطیل و آتش بس کامل! برای نه ماه نه سه ماه.

ورود افرادی را که خانم حامله آنها را دوست ندارد طی این مدت، ممنوع کنیم. از افرادی که خانم از دیدار آنها دچار استرس می شود خواهش می کنیم فعلا ملاقات ممنوع باشند. البته یک آقا باید بداند که چه کار می کند. چون ممکن است این خواهش، یک دلخوریهای پنهان در آن افراد به وجود آورد. اما اگر آقا بتواند با ظرافت این مسئله را مطرح کند، دلخوری کمتر پیش می آید. از سوی دیگر تمام ملاقاتهایی که خانم حامله دوست دارد، مجاز است. شاید دوست داشته باشد که مادرش در کنارش باشد، پس می توانیم از وی خواهش کنیم که مدتی را نزد دخترش زندگی کند. به هر حال ما مکلف هستیم که تمام کارهایی را که منجر به پرورش خوب جنین در رحم زن می شود، انجام دهیم.

بعضی عروس خانمها، مادرشوهرشان را خیلی دوست دارند، می توانیم از مادر شوهر خواهش کنیم که خانم جان لطفا به خانه ما بیاید چون این خانم حامله است و می خواهد که شما در کنارش باشید. این ملاقات، خانم را آرام می کند و جنین در یک رحم آرام رشد می کند. این ملاقاتها خیلی مهم هستند.

آقایان باید در سه ماه اول حاملگی از لحاظ محبت به همسر، خیلی سرشار باشند، به خصوص که دوست داشتن همسر را اقرار کنند و نشان بدهند از اینکه همسرشان باردار شده است خیلی خوشحالند. البته بعضی آقایان همه توجه شان معطوف به کودکی است که زاده خواهد شد، در صورتی که ما باید نشان دهیم که اول مادر بچه را دوست داریم و بعد بچه را. خانم باید بفهمد که خودش شهروند اول این خانه است چون حقش این است که شهروند اول باشد. مهریانی را هم باید نشان داد و هم اعلام کرد.

در سه ماه اول بارداری، ارتباطات زناشویی یک کمی با احتیاط بیشتر به خاطر آرامش محیط رحم، صورت می گیرد. وقتی فضای خانه آرام و همه مهربان باشند، زن حامله فکر می کند که این بچه، چه مهمان خوبی است که میزبانها همه با او مهربانند، همه مواظبش هستند و این رفتارها به زن حامله



دلخوشی می دهد. اصلاً زن حامله که دلخوشی داشته باشد رحم آرامی دارد و بچه در آنجا خوب رشد می کند و با سلامتی بیشتر به دنیا خواهد آمد.

سه ماه دوم بارداری - طی این سه ماه ملاقاتها مقداری آزاد می شود چون اضطراب و نگرانی چندان در زن حامله اثر نمی کند. نکته بعدی مربوط به کار کردن است. یک خانم حامله می تواند از اول حاملگی تا زایمان کار کند ولی کار سنگین انجام ندهد. به طور کلی کار کردن چیز خوب است چون ما الیومین و پروتین بی خودی نخواهیم داشت. چربی خون بالا نمی رود. ولی کار های سنگین و ورزش سنگین نباید انجام شود. در سه ماه دوم بارداری، ملاقاتها آزاد و صلح و آتش پس در محیط خانه ادامه دارد. حال آرام آرام طرح و نقشه می کشیم که چه وسایلی را برای بچه آماده کنیم.

چه خوب است که زن و شوهر خود شان این وسایل کودک را فراهم کنند و دیگر به پدر بزرگها و مادر بزرگها زحمت اضافه ندهند. ارتباط زناشویی در سه ماه دوم چندان مشکل نیست. یک خانم حامله همیشه احتیاج به مهریانی دارد و توجه می خواهد. او می تواند هر چیزی را که می خواهد به شوهرش بگوید. آقایان هم تا آنجا که می توانند باید در خواسته های خانمها را در دوران حاملگی انجام بدهد.

باز هم به تاثیر استرس در زن حامله اشاره می کنم که بسیار مهم است. ببینید اگر شما به خورشید گرفتگی نگاه کنید صورت بچه خال بر نمی دارد ولی ترس و وحشت و استرس و عصبانیت، خانم حامله را سخت متاثر می کند. چون عصبانیت های مکرر مادر موجب انقباض عضلات رحم می شود و چه بسا اگر این عصبانیت کش دار بشود رحم، بچه را سقط می کند. یک خانم حامله وقتی خوش اخلاق است و می خندد، رحمش کاملاً راحت است و جنین هم به خوبی رشد می کند. ولی اگر او را عصبانی بکنید ممکن است بچه معیوب شود. شما می دانید که گاهی عیب و ایراد بچه ها تا سن بیست سالگی هم معلوم نمی شود. بعد از بیست سال که به وجود یک مشکلی بر می خیزد آن وقت می فهمیم که این مسئله مربوط به دوران حاملگی بوده است. استرس یعنی اتفاق بد، البته ممکن است اتفاق خوب هم باشد ولی هر اتفاقی که روال زندگی عادی ما را به هم بزند، استرس است. استرس دعوا، استرس جنگ، استرس زلزله و...

اگر خدا بخواهد یک زن حامله این استرس ها را نداشته باشد خیلی عالی است البته گاهی این استرس ها وجود دارند ولی بچه سالم است، این دیگر خواست خداوند است.

هیچ دارویی در سه ماهه اول حاملگی نباید مصرف شود؛ حتی ویتامین. ما تاثیر بعضی دارو ها و گذر آن از جفت و تاثیرش بر جنین را می دانیم ولی تاثیر بعضی دارو ها را نمی دانیم. به همین دلیل بهتر است هیچ دارویی به خانم حامله ندهیم. از ماه چهارم به بعد می توان دارو های مورد نیاز زن حامله را تجویز کرد. سه ماهه سوم بارداری - در سه ماه آخر دو تا کار باید انجام داد:

۱- آماده کردن خانم برای اتاق زایمان ۲- نامگذاری بچه و جاگرفتن بچه در دل اعضای خانواده.

تکلیف شماره یک- آماده گی خانم برای اتاق زایمان - چون زایمان یک عمل جراحی است، همه از آن اتاق می ترسند ما باید آرام آرام خانم حامله را آماده کنیم. شاید زایمان اول باشد، شاید خانم خیلی می ترسد. پس باید برای اتاق عمل آماده اش کنیم. این کار چند راه دارد. در کشور های دیگر شوهر ها اجازه دارند که وارد اتاق عمل شوند و کنار همسر شان بایستند تا او زایمان کند.

یا اینکه بالای سرانم حامله شیشه ای است که سوراخی دارد. شوهر دستش را از سوراخ شیشه، روی پیشانی خانمش می گذارد. در ایران و بعضی کشور های دیگر این کار، رایج نیست. متأسفانه در اتاق زایمان نه مادر و نه شوهر و نه هیچ آشنای دیگری اجازه ورود ندارد. خانم حامله هم می ترسد و فضای اتاق برایش استرس آور است. حالا اتفاقاً پزشک یا ماما هم به دلیل حجم زیاد کار در بیمارستان و خستگی، عصبانی باشد که آن شاء... این طور نیست. اینکه تصور کنید این زن حامله چه استرسی را باید تحمل کند. به هر حال زن را به اتاق زایمان می فرستند. گاهی پرستار مهربانی یک دمشی روی مرش می کشد و به او لبخند می زند. در این موقع زن چقدر آرام می گیرد. ولی قبل از اینکه خانم به اتاق زایمان برود مرد باید به او دلداری بدهد و بگوید که برای من مهم است که تو بمانی و سلامت باشی. ان شاء... خودت و بچه سلامت خواهید بود و خداوند هم کمک خواهد کرد. دستور و تکلیف بعدی، تقویت اعتقادات مذهبی خانم حامله است من در مرام تمام مذاهب دیده ام که



وقتی می خواهند به اتاقی عمل بروند کتاب مقدس خود را بالای سرشان می گذارند. این اعتقادات واقعاً به مردم کمک می کنند. این خانم حامله هم با این کار، دلش گرم می شود که خداوند پشتیبان و یاور اوست. حالا با آرامش خاطر بیشتری آماده زایمان می شود.

**تکلیف شماره دو - نامگذاری کودک قبل از اینکه بچه تولد شود باید اسمش تعیین شده باشد.** یک رابطه ای بین خوشبختی و اسم وجود دارد. بعضی اسامی واقعاً خیر و برکت دارند اما بعضی اسمها درد سر درست می کنند. بهتر است اسمی که برای نوزاد انتخاب می کنیم قشنگ و کوتاه باشد. مذهبی باشد و یک اسمی نباشد که دیگران آن را کوچک کنند. بیشتر اسمهای طولانی را مردم کوچک می کنند تا آسانتر ادا کنند. اسمی بگذاریم که به هیچ وجه نشود آن را کوچک کرد. اجازه بدهید به یک دستور العمل برای انتخاب اسم نوزاد اشاره کنم. در سه ماهه سوم بارداری، در یک شب مقدس، بزرگان و کوچکترهای خانواده را به صرف عصرانه یا شام دعوت کنید. بعد از مهمانها بخواهید که هرکس یک اسم بنویسد. اسمها را جمع کنید و بعد تک تک آنها را بررسی کنید؛ یا می توانید به کتابهای نامنامه مراجعه کنید و ببینید چه اسامی زیبایی با معنای خوب در آن نوشته شده است. زیباترین و مناسبترین نام را برای نوزاد انتخاب کنید. هنر پدر و مادر این است که اسم زیبا برای فرزندشان انتخاب کنند. سپس به اعضای خانواده تان اعلام کنید که ما در بین تمام اسامی پیشنهاد شده، با نظر خود مان این اسم را انتخاب کردیم. بدین ترتیب هم به نظر خانواده و فامیل احترام گذاشته اید و هم قبل از تولد، اسم بچه تعیین شده است.

**موضوع بعدی جا کردن این بچه در دل اعضای خانواده است.** من به همه خانمها و آقایان سفارش می کنم که هرگز با یک خانم حامله و موجودیت یک چنین شوخی نکنید. هیچ وقت در حضور جمع به یک خانم حامله به شوخی نگویید که حالا ببینیم که غول دو سر می زانی یا یک سر. باید به بچه احترام گذاشت. هیچ کس حق ندارد در این مورد چیزی به کتابه بگوید، نیشخند بزند یا شوخی کند. چه خانواده زن و چه خانواده شوهر. وقتی عمل زایمان با حمایت و پشتیبانی عاطفی و احساسی شوهر، به پایان رسید، بهترین دستور این است که یک خانم بالای سر زانو (زچه) باشد، مثلاً مادر. برای اینکه مهربانی مادر با افراد دیگر فرق دارد.

بعد از اینکه زانو به اتاق خودش رفت باید بلافاصله نوزاد را روی شکم مادر بگذاریم. این کار احساس بسیار قشنگی دارد.

وقتی که مادر می خواهد نوزادش را ملاقات کند، باید کاملاً آماده باشد. چهره اش دردناک نباشد و موهایش را شانه کرده باشد. چون این اولین ملاقات بسیار مهم است. اگر این اولین نگاه و ملاقات خوب باشد در ذهن نوزاد تأثیر مثبتی به جای می گذارد. چون همه چیز در ذهن نوزاد ضبط می شود. حتی در آینده، زن را به عنوان موجودی خوب می بیند.

**خیلی حرف معنی داری است که می گویند هر وقت مادر می خواهد بچه را ملاقات کند باید اتاق خلوت باشد و هیچ کس در اطراف آن نباشد.**

چند دستور دیگر هم داریم. اول باید مادر پوستش را کاملاً تمیز کند. سینه هایش را با آب و صابون بشوید. دوباره با آب بدون صابون پوست سینه را تمیز کند. بعد بچه را بغل بگیرد. ارتباط پوست با پوست خیلی مهم است چون ما از ارتباط پوست خیلی چیزها یاد می گیریم؛ عاطفه و عشق. وقتی که مادر مشغول شیردادن است باید سکوت کند که بچه بفهمد سینه کجاست. وقتی که در این حال مادر حرف بزند حواس بچه پرت می شود و این کار باید در خلوت کامل انجام شود. مادری که در خلوت، بچه شیر بدهد آرام و راحت است ولی مادری که در حضور بیست نفر می خواهد بچه شیر بدهد، عصبانی و ناراحت است.

**اولین تغذیه نوزاد با شیر مادر حدود نیم ساعت تا ۴۵ دقیقه طول می کشد.** در این مدت تکلیف و دستور این است که بچه را با مادر تنها بگذارید مادر در این فرصت، پوست بچه را لمس می کند و با صدای پایین و مهربان با بچه حرف می زند.

من از خانمها خواهش می کنم اگر عیب و ایرادی در بچه می بینند نگویند که این چشمهای چه بد ترکیب است، عین چشمهای پدرت! هر چه شما بگویید و بچه بشنود در ذهنش ضبط می شود. فردا که بزرگ شد خیال می کند هر چه بدی هست مربوط به پدرش است. (ما اصلاً حق نداریم با بچه ها از همسر خود بد بگوییم، چون این خانه و خانواده دو حزبی می شوند.)

**گوش بچه، حساس ترین گوش است یعنی به محض تولد حساس می شود و همه صدا هایی را که می شنود در حافظه ضبط می کند.** در آغوش گرفتن، گفتن سخنان محبت آمیز، نوازش کردن و تجوهای گرم و دلپذیر مادرانه همه در ذهن نوزاد ضبط می شود.

بعد از اتمام این ملاقات و شیردادن باید مجدداً سینه را شست. توصیه بعدی این است که نوزاد را در تختخوابهای توری دار (جالی دار) که ضمناً زپ (زنجیرک) هم دارد، قرار دهید. چون بچه در این قضا از نیش حشرات در امان است و در ضمن



کسی هم از پشت توری نمیتواند به او دست بزند. بعد لازم است که پدر هم لحظاتی را با فرزندش تنها ملاقات کند. متأسفانه در مملکت ما، بعضی افراد در ملاقات با بیماران چندان محدودیتی برای خود قائل نمی‌شوند. بعضی ها در اتاق بیمار-ان زبانی آورده و جای می‌دهند و... ولی خاتمی که تازه زایمان کرده است می‌خواهد تنها باشد. من نخواه آن آسان بی‌رازی پشت پنجره اتاقش تماشا کند. میخواهد با شوهرش تنها باشد و اصلاً حرمه این همه ملاقاتی را ندارد. پس باید همه این نکات را رعایت کنیم.

ملاقاتهای بعد از زایمان باید گوناگون باشد و بازدید خندان  
باید با فاصله زیاد از زانو باشند و هیچ تماس پوستی برقرار  
نشود. چون زانو و نواد هر دو آماده عفونت هستند فقط باید سلام  
و احوالپرسی کرد و تریک گفت و بعد خدا حافظ.

در مورد هدیه ای که برای زانو می آورید، بهتر است آن را روی تخت خواب نگذارید.

چون آن هم آلوده است و نباید با زانو تماس داشته باشد. اگر می‌خواهید گل یابورید، گلدان با گل و خاک یابورید و تا سه شاخه گل کافی است. من در هلند بودم دیدم مردم در کشور گلها، فقط یک شاخه گل می‌آوردند اما مردم ما یک سبد گل می‌گیرند که فقط دو نفر باید آن را حمل کنند! اگر خواستید هدیه‌ای دیگر، از قفس اشياء طلا بدهید آن را هم با آردا و نور از تختخواب نرار دهید.

الز : عزماني

بهترین شما پرهیزگارترین شماست

بنگريم به قضائي كه پيام آسماني در زمينه پيروي ها  
احكام نموده است. و باز بنگريم به آن پيروي كه نوان در حساب  
مسئوليت ها براي مرد و زن هر دو بطور مساوي قائل شده است.  
آنها كه « امارات كامل و وسيع را در كلام خدايي و پيام پيروي  
چنين مي توان يافت » ان المسلمين و المسلمات، و المؤمنين و  
المؤمنات، والقانتين و القانتات و الصادقين و الصادقات، و  
الصابرين و الصابرات، و الخاشعين و الخاشعات، و المتصدقين و  
المتصدقات، و الصائمين و الصائمات، و الحافظين فروجههم و  
الحافظات و الذاكرين الله اكثراً و الذاكرات، اعد الله لهم مغفرة و  
اجراً عظيماً » سورة احزاب آيه كريمه ۳۱

«همة مردان و زنان مسلمان، مردان و زنان با ایمان، مردان

و زنان اهل طاعت و عبادت، مردان و زنان راستگویی، مردان و زنان شکیبا و بردبار، مردان و زنان حدادرس و خاشع، مردان و زنان خیرخواه و مسکین نواز، مردان و زنان روزه دار، مردان و زنان باحفاظ و خود دار از تسابلات حرام و مردان و زنانیکه یاد خدا بسیار نمایند؛ برای همه آنها پروردگار بخشش و پاداشی بس بزرگ آماده ساخته است؛ بدین ترتیب زبان گویای قرآن برآنچه که تخم نفاق و کدورت طبقاتی بین دو گروه زن و مردم را به وجود آورنده است، خط بطلان می کشد. گردانندگان حیات اجتماعی مگر نه اینست که این دو گروه هستند. پس بیشترین گوش را بر سخنان پوچ بیگانگان و پیرهریزم از زیبایی کلمات انسان نما ها که جز انحراف بازدهی ای ندارند، خود، مطالب را یک یک بررسی نمائیم. از همانند کلام ما بجهت امواح بودن و عزت کما شدن و بی اراده در گرداب نادانی ها غرق گشتن فاصله بگیریم و از ضروری خلقت، که شای بزرگی در نهادمان قرار داده استفاده بریم و بار بدین پیام دیگر توجه کنیم که می فرماید: «... فبشر عباده الذين يستمنون التوفيق، فيتعينون تحسنة...» (سوره الزمر، ۳۹ قسمتی از آیه ۱۸)

«...میزده ده پندگانی را که از شنید، هایشان بهترین را  
بر میگزینند.» - کجا می توانید این حرف را بشنوید - کدام  
سیستم به شما این اجازة را می دهد که در تمام گفتار ها  
اندیشه نمانید. بشارت پروردگار به پندگانی است که قبل از  
تبعیت تفکر می کنند و بهترین را بر می گزینند. راهبان، راه  
خردمندانست. اینجا نیز یکسی بشارت داده شده که راه بهتر  
را بر می گزیند خواه مرد باشد و خواه زن. دگر آیه برآ می  
گیریم. آنجا که انسانها تمام مزایای ساختگی را از دست  
داد. اند. در آنجا که فقط «تقوی» ملاک برنویست، نه سفید  
بودن، نه سیاه بودن نه مرد بودن و نه زن بودن: «ما اهل الاناس  
انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبایل  
لتعارفوا ان اکرمکم عندنا اتقیکم، ان الله علیم خبیر» (نور  
۴۹ احزاب) آیه ۱۲)

«ای مردم، ما شما را تحت از مرد و زنی آفریدیم و آنگاه گروههای بسیز و قبایل مختلف گردانیدیم، تا یکدیگر را بشناسید؛ همدنا گرامی ترین شما تیزه پرورده گار، پر عزیز گارترین شماست - خدا دانا و آگاه بدین امر می باشد. کدامین مکتب این ملاک را برای پرغری آورده است و کدامین ملاک بهتر از این می تواند باشد؟»



# حادثه هولناک ۹ تکان دهنده

مرد جوانی که به خاطر عشق زنی دیگر، همسر و کودک ۱۹ ماهه خود را با ضربات چاقو به قتل رسانده است توسط قاضی دادگاه جنایی به مرگ و معشوقه او به تحمل ۱۳ سال زندان محکوم شد.

به گزارش خبرنگار مسا، ساعت یک پانزده شب چهار شنبه نوزدهم مرداد ماه سال جاری مرد ۳۰ ساله ای به کوچه محل سکونت خود واقع در خیابان سرباز رفت و با صدای بلند در حالیکه به سر خود می کوبید به مردم اطلاع داد که زن و فرزند وی در زمان نبود او به قتل رسیده اند. همسایه ها با دیدن این صحنه به منزل او رفتند و پس از مشاهده اجساد خونین همسر و نوزاد ۱۹ ماهه این مرد که حسن فیلم نام دارد بلافاصله به مأموران کلانتری ۱۰۶ نامجو اطلاع دادند. فرمانده کلانتری هم بلافاصله همراه پرسنل تحت امر خود در آنجا حاضر شد و با دیدن صحنه جنایت هولناک قاضی کشیک جنایی و کار

آگاهان ویژه قتل اداره آگاهی منطقه مرکزی را مطلع ساخت.

با حضور عوامل مذکور در صحنه جنایت، سید قاسم حسینی کوه کمره ای قاضی کشیک جنایی با دیدن جسد فاطمه و دختر ۱۹ ماهه او، ملیکا، که بر اثر وارد شدن ده ضربه چاقو به جسم کوچک وی به قتل رسیده بود دستور بازرسی منزل و انتقال اجساد به پزشکی قانونی را صادر کرد.

مأموران در تحقیقات اولیه و بازرسی از محل وقوع جنایت از طرفی متوجه به سرقت رفتن محتویات یک کیف سامونیت شدند و از سویی دیگر با توجه به صحنه سازی در محل وقوع



جنایت و اینکه قاتل یا قاتلان به دلیل آشنایی با مقتول به آسانی وارد منزل شدند متوجه شدند که عامل یا عاملان این جنایت قصد فریب دادن آنها را داشته اند و همچنین در بازرسی فنی به عمل آمده از کیف سامونیت که ظاهراً عامل جنایت، درب آن را با استفاده از چاقو باز کرده بود، مأموران متوجه شدند که درب کیف سامونیت براحتی باز شده است و اینجا بود که مأموران پی به یک جنایت خانوادگی بردند.

مأموران در ادامه تحقیقات طی بازرجویی از یکی از ساکنان ساختمان محل وقوع جنایت متوجه شدند که حدود ساعت ۱۱ شب حادثه هنگامی که

وی پس از شنیدن داد و فریاد حسن قصد داشت با شکستن درب منزل وارد منزل قربانیان شود، صاحب خانه که به ظاهر در وضعیت متشنجی قرار داشت خواست دستگیره در را بگیرد و با بازکردن قفل وارد منزل شود که وی با شنیدن این حرف به رفتار وی شک کرد و علی رغم پافشاری حسن، وی به خانه خود بازگشت و از طریق تماس تلفنی موضوع را به اطلاع مأموران انتظامی رساند. همسایه به مأموران گفت با این حرف حسن متوجه شدم که وی قصد دارد اثر انگشت من روی دستگیره باقی بماند.

کارآگاهان پس از اتمام



بازجویی، حسن، همسر و پدر قربانیان جنایت را دستگیر کرده و به اداره آگاهی منطقه مرکزی انتقال دادند. وی در بازرجویی های اولیه به مأموران گفت: ساعت ۷ بعد از ظهر روز حادثه بود که برادر همسر به خانه ام آمد و گفت که خانه خود را در شهرستان ورامین فروخته است و پول خوبی از فروش آن به دست آورده است سپس از من خواست پول ها را به عنوان امانت بپذیرم من هم قبول کردم و ۱۵ میلیون تومان چک مسافرتی و ۷۰۰ دلار وجه نقد را از او گرفتم و داخل کیف سامونیت گذاشتم سپس در گوشه اتاقی میان رختخواب ها جا دادم. وقتی او



رفت من هم از همسرم خداحافظی کردم و برای تمرین ورزش کاراته به باشگاه رفتم.

وی به ساموران گفت: پس از گذشت سه ساعت به خانه برگشتم و وقتی در خانه را باز کردم با اجساد خونین همسر و کودک ۱۹ ماهه ام مواجه شدم و ماجرا را به همسایه ها اطلاع دادم.

پس از اظهارات حسن فیلم، کار آگاهان بار دیگر به تحقیقات محلی پرداختند و در جریان آن متوجه شدند که عصر روز حادثه، حسن همسر و زنی جوان به منزل خود رفته به همسر دلیل بار دیگر مرد ۳۰ ساله را مورد بازجویی پلیس قرار دادند. زن در این مرحله از بازجویی ها وقتی با هوشیاری کارآگاهان مواجه شد لب به اعتراف گشود و پرده از راز قتل همسر ۲۷ ساله و دختر ۱۹ ماهه خود برداشت. این مرد سنگدل در اعترافات خود در زمینه انگیزه ارتکاب این جنایت هولناک گفت: چند ماه قبل همسر با زنی جوان آشنا شد و پس از مدتی من هم با این زن که مزگان نام دارد به دلیل رفت و آمد خانوادگی که داشتیم ارتباط دوستانه برقرار کردم تا اینکه پس از مدتی، علاقه شدیدی به او پیدا کردم و سرانجام تصمیم گرفتم با او ازدواج کنم. یک هفته قبل از ارتکاب جنایت با مزگان تلفظ نامه گرفتیم و او گفت برای اینکه بتوانیم با هم ازدواج کنیم باید موانع را از سر راه برداری، پس از شنیدن صحبت های او ابتدا با پیشنهاد او مبنی بر قتل همسر مخالفت کردم ولی به خاطر علاقه شدیدی که به او داشتم تصمیم گرفتم همسر را بکشم.

مرد جنایتکار با تغییر در اعترافات خود ادامه داد: روز حادثه برادر همسر که به تازگی از کانادا به ایران آمده بود ۱۸ میلیون تومان پول نقد همراه خود به خانه ما آورد و از من خواست پولها را به امانت نگهدارم و من هم پذیرفتم. وقتی برادر همسر رفت یک لحظه به خودم گفتم، حالا دیگر وقت اجرای نقشه است با کشتن فاطمه هم از دست او راحت می شوم. هم به مزگان و هم به مقدار زیادی پول می رسم. با این نفخات وارد آشپزخانه شدم و چاقویی برداشتم پس به اتاقی که همسر بود، رفتم.

دیدم همسرم مشغول یزدی یا دختر ۱۹ ماهه ام، ملیکا، است به طرف آنها رفتم.

فاطمه وقتی مرا دید ترمید، از جای خود بلند شد من در حالی که می خندیدم به او نزدیک شده و یک ضربه چاقو به قلب او زدم. فاصله در حالی که خون زیادی از بدنش خارج می شد به اتاق دیگر رفتم من هم پشت سر از رفتم زمانی که خواستم دومین ضربه را وارد کنم به او گفتم که به خاطر ازدواج با مزگان دوست خودش او را می کشم و او در حالیکه به من التماس می کرد گریه کنان از من خواست تا او را نکشم و قول می دهد که رضایت بدهد که من با مزگان ازدواج کنم و پس دیگر خون جلوی چشمانم را گرفته بود و شیطان مرا وادار کرد و نزدیک به ۲۵ ضربه چاقو بر بدن وی وارد کردم و او را کشت. پس از کشتن فاطمه به سراغ دختر ۱۹ ماهه

ام رفتم و با ده ضربه چاقو از راهم کشتم تا دیگر مانعی برای رسیدن به معنوقه ام نباشد.

جنایتکار هوسران اضافه کرد:

پس از کشتن فاطمه و ملیکا به سراغ کیف سامونیت رفتم و پول های امانی را برداشتم و در کیف را بستم و با چاقو قسمت هایی از کیف را پاره کردم تا وانمود کنم کسی دیگری این جنایت را مرتکب شده است.

پس پولها را به منزل مزگان بردم و به او دادم. آنگاه به کوچه ای که منزلمان در آن واقع است بازگشته و با داد و فریاد از مردم کمک خواستم.

پس از اظهارات حسن، ساموران به سراغ مزگان رفتند و او را مورد بازجویی قرار دادند. این زن در بازجویی مدعی شد که برای رسیدن به حسن به او گفته است باید موانع را از سر راه برداری ولی به او پیشنهاد قتل همسرش را نداده است.

پس از اعترافات متهمان پرونده ای در خصوص این جنایت هزلناک تشکیل و متهمان با قرار بازداشت موقت روانه زندان شدند.

روز سه شنبه هفته گذشته حسن فیلم و مزگان به جرم قتل عمدی فاطمه و دختر ۱۹ ماهه اش ملیکا با حضور اتبوهی از مردم که برای شنیدن اظهارات این مرد جنایتکار به دادگاه جنایی رفته بودند مورد محاکمه قرار گرفتند.

در این جلسه قاضی پرونده نظر پزشکی قانونی مبنی بر نباید ارتباط نامشروع حسن با مزگان طی ساعاتی قبل از جنایت را از طریق آزمایشات ژنتیکی که به وسیله کارشناسان پزشکی قانونی



صورت گرفته بود قرائت کرد آنگاه متهمان این جنایت خونین به دفاع از خود پرداختند.

قاضی مسید قاسم حسین کوه کمره ای پس از شنیدن افسانه‌ها و آنان ختم رسیدگی را اعلام و بر اساس خواست اولیای دم مقتولان حکمی را صادر کرد که بر اساس آن حسن قیلم به جرم ارتکاب قتل عمدی همسر خود فاطمه به یک بار قصاص نفس و به جرم قتل عمدی دختر ۱۹ ماهه خود به تحمل ده سال زندان و به خاطر داشتن ارتباط نامشروع با مژگان به تحمل ۱۶۹ ضربه شلاق محکوم شد همچنین بر اساس این حکم مژگان به جرم طراحی جنایت، سرقت اموال برادر مقتول و داشتن رابطه پنهانی به تحمل ۱۴ سال زندان محکوم شد.

#### دیدگاه روان شناسی:

دکتر نجمه حمید، متخصص روان شناسی بالینی و عضو هیأت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز در رابطه با این پدیده ضد اجتماعی گفت: در بررسی این پدیده اجتماعی باید نخست به تجربیات گذشته فرد و هسته های تشکیل دهنده شخصیت فرد توجه داشت. آن جنبه ای از شخصیت که تشکیل دهنده منطق و آزمون واقعیت است و اصطلاحاً «من» نام دارد اگر از تحول مطلوبی بهره مند باشد فرد در بزرگسالی مسائل زندگی را درست ارزیابی کرده و تصمیم گیری منطقی خواهد داشت «من خوب»، آزمون واقعی و تصمیم گیری منطقی فرد را با محیط سازگار خواهد ساخت اما اگر این موارد دچار اختلال شود غلبه عواطف بر منطق

را شاهد خواهیم بود که بر حسب شدت اختلال شخصیت تا متعادل اجتماعی فرد می توانیم به میزان همسان پذیری و اختلال شخصیت و منشا فرد پی ببریم. عضو شورای شهر اهواز افزود: در رابطه با این حادثه اجتماعی باید پیشینه و سوابق این مرد بزهکار را مورد بررسی قرار داد اگر از ۱۵ سالگی به بعد رفتار حاکی از اختلال سلوک و عدم مسئولیت پذیری و رفتار ضد اجتماعی باشد و مرتب اعمالی را تکرار کند که حقوق مسلم دیگران و هنجارهای اجتماعی را زیر پا گذاشته است می توانیم شخصیت ضد اجتماعی را برای وی مطرح سازیم. اما اگر اینگونه نباشد باید گفت که وی دچار جنون آبی یا سایکوز شده است که در این صورت ارتباط فرد با محیط واقعیت قطع شده و اوج غلبه احساس بر منطق را شاهد خواهیم بود. عضو هیأت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز اضافه کرد در زمینه رفتارهای ضد اجتماعی و حوادثی مانند این، نظرات مختلفی مطرح است. عده ای از صاحب نظران، دیدگاه زمینی را مطرح ساخته و سطوح بسیار پائین یکی از انتقال دهنده های عصبی در مغز، سروتونین، را در رفتارهای ضد اجتماعی تاثیر گذار می دانند و عده ای دیگر کاهش امواج آلفای مغز را که باعث ایجاد آرامش در فرد می شود را در افزایش جرایم موثر می دانند.

#### دیدگاه جامعه شناسی

دکتر عماد افروغ استاد دانشگاه تهران و جامعه شناس در مورد عوامل اجتماعی که در این پدیده هولناک اثر گذار بوده است گفت: یکی از مسائلی که باید به آن توجه داشت بی توجهی

است که نسبت به اخلاقی جنسی صورت می گیرد، در حال حاضر ما بحث آموزشهای جنسی را چه بطور مستقیم و یا غیر مستقیم در هیچ یک از مقاطع تحصیلی و آموزشی نداریم تا این مسئله برای دختران و پسران شکافته شود. در فرهنگ ما مسئله حجب و حیا باعث شده تا ما کمتر به مقوله آموزش اخلاقی جنسی بپردازیم.

وی افزود: نکته مهم دیگر آن است که چه دختر و چه پسر نباید عشق های دنیایی را جدی بگیرند و نباید رمانتیک و فانتزی با جنس مخالف برخورد کنند. هر چند این حادثه نادر است ولی کم سابقه هم نیست و می تواند رنگ خطر جدی باشد مبنی بر اینکه نظم هنجاری جامعه بر اثر تنوع طلبی مردان و زنان متاعل دچار اختلال شده است.

طی سالهای اخیر هنجارهای اجتماعی و سنتی جامعه ما مست شده است که باید فکری به حال آن کرد. هر چند که در رابطه با این حادثه مردم به طرق مختلف واکنش نشان دادند و عمل غیر انسانی عاملان جنایت را تقبیح کردند ولی ما باید برای آن چاره اساسی بیاندیشیم برای اینکه در جامعه ما بعد تعهد و مسئولیت از سه ضلع جامعه شناسی عشق یعنی کامجویی، قرابت و انس و الفت و تعهد مسئولیت دچار تزلزل شده و کم کم دارد تبدیل به یک فرهنگ دو ضلعی کامجویی و انس و قرابت می شود و در چنین صورتی است که مثل مکه ای خواهد شد که دیگر خم نمی شود.

